

اگر آقای "عصمت رسا" بارک اوباما میبود!

بانگاهی به سایت "افغانستان آزاد- آزادافغانستان" نوشته آقای عصمت رسا تحت عنوان "اگر من بارک اوباما میبودم" توجه را جلب نمود. اودر نوشته اش به موارد ذیل تماس گرفته است.

1- آقای عصمت رسا مینویسد که: "سیاست های ماجراجویانه هشت ساله بوش که دست آوردها بشری رادر عرصه رعایت حقوق بشر و حفظ صلح و دوستی ملل جهان شدیداً خدشه دار نموده است، سبب پیروزی چشمگیر آقای بارک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا گردیده و موجب استقبال وسیع جهانی ازین پیروزی گردیده است".

نویسنده سیاست ها و برنامه های تجاوزکارانه و ضد انسانی هیات حاکم امپریالیزم امریکا در رأس آن جورج بوش را که اقدام به اشغال نظامی افغانستان و عراق کرده و سلطه استعماری امریکا و ناتورا بر مردمان این دو کشور تحمیل کرده است، تنها مربوط به «سیاست های ماجراجویانه» شخص بوش میدانند. در حالیکه جورج بوش و گروه همکار او در قهرسفید امریکا بحیث نمایندگان طبقه حاکم سرمایه دار امریکا و برطبق خواست و اراده و صوابدید آن در طی این هشت سال عمل کرده اند. واقعه 11 سپتمبر 2001 میلادی وسیله ای شد که دولت بوش توانست افکار عامه را در امریکا جهت حمله بر افغانستان آماده سازد. آنچه را که دولت بوش در طی این مدت علیه خلقهای افغانستان و عراق و مردم امریکا و جهان انجام داده است تنها مربوط به اراده شخص بوش نبوده بلکه منوط به سرشت و خصلت سرمایه و امپریالیسم امریکا بحیث یگانه ابر قدرت امپریالیستی در رأس امپریالیزم بین المللی بوده است. نظام سرمایه داری و امپریالیزم در امریکا در طول تاریخ وجودی اش نه تنها خلق امریکا را مورد ستم و استثمار بیرحمانه قرار داده و ستم ملی و تبعیض نژادی را بر سرپاوه پستان و سایر ملیت ها با تمام شدت آن اعمال کرده است، که مانند سایر قدرت های امپریالیستی جهان در جهت گسترش نفوذ و سلطه سرمایه امریکا بر جهان از هیچگونه تجاوز و جنایت علیه خلقها و ملل در آسیا، افریقا و امریکا لاتین، دریغ نکرده است. این سرشت و خصلت سرمایه است که بخاطر کسب سود هر چه بیشتر و انباشت سرمایه تلاش کرده و حاضر است تا جهت تحقق اهداف غارتگرانه اش بشریت و تمدن بشری و حتی طبیعت را به نابودی بکشاند. تاریخ سرمایه و امپریالیزم بر چنین بنیادی رقم خورده و "از هر سلول سرمایه خون میچکد".

حادثه 11 سپتمبر 2001 قوی ترین تمسکی بدست سردمداران امپریالیزم امریکا دادتا نقشه ها و اهداف غارتگرانه امپریالیستی شانرا بر ضد خلقها و ملل مظلوم و مردم امریکا عملی نمایند. همانطور که آقای بوش «جنگ جهانی علیه تروریسم» را اعلان نمود، به همین ترتیب با بکارگیری شیوه های پولیسی و استقرار نوعی فاشیسم آزادی های مدنی و اجتماعی و سیاسی مردم امریکا را نیز مورد حمله قرار داد. حملات وحشیانه نظامی امریکا و ناتو بر افغانستان و عراق و کشتار خلقهای این دو کشور و اعمال جنایات سخیف ارتش های اشغالگر و رژیم های دست نشانده آنها علیه خلقهای این دو کشور نه تنها موجب خشم و انزجار و نفرت مردمان این دو کشور علیه دولت امریکا گردید که نفرت و انزجار همه مردم آزادی خواه و صلحدوست جهان و نیروها و گروه های مترقی را در سراسر جهان نیز برانگیخت. بالا بردن مصارف جنگی ارتش امریکا و ازدیاد بودجه نظامی و مصارف دولت های دست نشانده در افغانستان و عراق که همه از مالیات پرداخت شده مردم امریکا بوده است، شدیداً بر زندگی مردم امریکا اثر انداز بوده است. وضع محدودیت بر آزادی های اجتماعی و مدنی مردم و فشار اقتصادی خلق امریکا رابه شدت منجز ساخته است. با آغاز حملات نظامی امریکا بر افغانستان و عراق همه گروه و نهادهای مترقی و انقلابی، صلحدوست و ضد جنگ بر علیه دولت امریکا دست به اعتراضات گسترده زده و با ادامه مبارزه در طی این هفت سال بگونه وسیع جنایات دولت بوش را در افغانستان و عراق و پلان های توسعه طلبانه و ضد انسانی آنرا در سطح جهان افشا نموده اند. اگرچه دولت جورج بوش در ابتدای توانست با تبلیغات گمراه کننده اذهان عامه مردم امریکارا به بهانه اینکه دیگر امنیت و مصونیت آنها به خطر افتاده است تحت تأثیر قرار داده و بانحراف اذهان آنها از واقعیت مسایل توانست برنامه های شراعی عملی سازد. لیکن بعدها بخشهای زیادی از مردم امریکا از دروغبافی ها و نیرنگ بازیهای جورج بوش و همکاران او و نیز از اهداف شوم و غارتگرانه آن علیه خلقها و ملل تحت ستم آگاهی یافته و اعتماد آنها به دولت جورج بوش در کمترین حدی رسید. مضاف بر مسایل متذکره رکود و بحران اقتصادی خاصتاً در حدود یک و نیم دهه اخیر موجب بیکاری ده هزار کارگر و کاهش هزینه های زندگی و گسترش فقر در بین مردم امریکا شده است.

و نیز گذشته شدن بیش از پنج هزار عسکر امریکائی در عراق و افغانستان و معلولیت ها و معیوبیت های جسمی و روانی ده ها هزار دیگر از آنها که با صدها موارد خود کشی همراه بوده است؛ و همچنان اعتراضات شدید فامیل های آنها در برابر دولت بوش؛ اینها و مسایل داخلی و خارجی دیگری بحیث فکتورهای عمل کرده اند که اکثریت مردم امریکارا در موقعیت مخالفت شدید با دولت بوش و حزب جمهوریخواه قرار داد. و مردم امریکا به تصور اینکه اینبار شاید حزب دموکرات (بارک اوباما) از فشارهای اقتصادی و اجتماعی آنها کاسته و از کشتار و معلولیت فرزندان شان در جنگ های عراق و افغانستان جلوگیری نماید و یا اینکه برنامه جنگ جدیدی را علیه کشورها و ملل دیگری روی دست نخواهد گرفت، انتخاب اوباما ابرجان مکین ترجیح دادند. به عبارت دیگر حزب دموکرات بحیث بخشی از نمایندگان طبقه سرمایه دار حاکم در امریکا توانست از نارضائی اکثریت مردم امریکا که بر علیه دولت جورج بوش و حزب جمهوریخواه موضع گرفته بودند، بهره برداری گسترده نماید. و نیز تصمیم و اراده بخش زیادی از سرمایه داران امریکا که میخواهند نظام حاکم امریکا را از فشار همه جانبه کنونی داخلی و خارجی تا حدی نجات داده و اقدامات موثری در جهت بازسازی سرمایه انجام دهند، نیز در زمینه دخیل بوده و سعی کردند تا شرایط را در این دوره برای حزب دموکرات آماده سازند.

البته استقبال خوشبووران و سواده اندیشان در کشورهای مختلف جهان از انتخاب اوباما نیز ناشی از عدم آگاهی لازم آنها از ماهیت نظام سرمایه داری و امپریالیزم و اوضاع داخلی امریکا و جهان است. در حالی که با در نظر داشت ماهیت نظام سرمایه داری در امریکا با انتخاب اوباما بحیث رئیس جمهور امریکا هیچ گونه تغییر اساسی و کلی در شیوه و عملکرد طبقات حاکم در برابر مردم امریکا و منافع آنها و منافع ملی سایر ملت های جهان رونما نخواهد گردید. البته تغییرات سطحی و جزئی ای رو بنائی در بعضی عرصه های اجتماعی و اقتصادی صورت خواهد گرفت. ولی هیات حاکم امریکا باز هم از این تغییرات به منظور اغوای مردم امریکا و جهان و کاهش فشار بر دولت امریکا و تثبیت بیشتر موقعیت نظام استفاده خواهد کرد. تا بتواند با خاطر آسوده خود را برای انجام پلانه ها و اهداف غارتگرانه بعدی امپریالیزم امریکا در عرصه جهان آماده کند. و نیز اعاده آزادی های اجتماعی و مدنی مردم امریکا و بهبود وضع اقتصادی آنها و قطع کشتار عزیزان شان در میدان های جنگ تجاوزکارانه دولت امریکا در افغانستان و عراق، کمتر محتمل است. زیرا اوباما صحبت از این دارد که قوای نظامی بیشتری را به افغانستان اعزام کرده و دامنه جنگ را در داخل خاک پاکستان نیز بگشاند تا بزرگترین اقتصاد موجود امریکا که در شرایط کنونی از بزرگترین اقتصادهای جهان بوده و تبعات جهانی این بحران اقتصادی خیلی گسترده است، امر مشکلی نخواهد بود. اقتصاد امریکا سالهاست که دچار بحران است و دولت امریکا کوشیده است تا به طرق مختلف از جمله اتکاء به قروض روی آن سرپوش بگذارد. و قروض دولت امریکا اکنون به پنج تریلیون دلار بالغ می شود.

2- آقای عصمت رسا می نویسد: "اگر من اوباما میبودم به تاسی از این اصل که پرابلم افغانستان راه حل نظامی ندارد، با حراز مقام ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا بجای اعزام قوای تازه به افغانستان، بلا درنگ با مقاومت مسلح افغانی باب مذاکره رامی گشودم با آنها روی چنان یک میکانیزم به توافق میرسیدیم که افغانها امکان واقعی و مستقلانه انتخاب نظام و زعامت سیاسی خویش را بدست می آوردند و بدین ترتیب از شکست مطلق ایالات متحده و ناتو در افغانستان که عواقب خطرناکی را برای مردم افغانستان و بشریت در قبال خواهد داشت، جلوگیری میکردم". آقای عصمت رسا به این امر توجه نمی نماید که همانطور که اوضاع و شرایط هفت سال اخیر و عبارت دیگر اوضاع سی سال اخیر در افغانستان برونق منافع و تصامیم قدرتهای امپریالیستی و دولت های ارتجاعی مختلف و گروه های ارتجاعی مزدور آنها ایجاد شده و بر مردم مظلوم افغانستان تحمیل شده است؛ باز هم در این شرایط نیز هر زمانی که منافع آنها ایجاب نماید اقداماتی را در جهت «راه حل» آن و توقف جنگ انجام میدهند. البته باید به ماهیت و خصلت برخورد های نظامی گروه های مسلح ارتجاعی طالبان و حزب اسلامی گلب الدین و حقانی علیه قوای نظامی اشغالگر و دولت مزدور مرکزی و نقش دولت پاکستان در تسلیح و تمویل و تقویت نظامی این گروه ها توجه کرده و اوضاع حاکم بر منطقه و نقش دولت های پاکستان و ایران را در این زمینه در نظر گرفت. جنگ کنونی طالبان و گلب الدین علیه ولی نعمتان سابق شان ناشی از حدت اختلاف و تضاد بین آنها بوده و بنا بر خصلت این تضاد امکان ترک مخاصمه و آشتی بین آنها نیز امر آنقدر مشکلی نیست و هر زمان که منافع آنها ایجاب نماید با هم کنار آمده و متحداً بر مردم افغانستان ستم میکنند. شاید کنار آمدن آنها و توقف جنگ برای مدتی از وخامت اوضاع امنیتی کشور بکاهد؛ اما ستم و استبداد و بیدادگری تحت حکومت مشترک گروه های فعلی و طالبان و حزب اسلامی با حمایت قدرت های امپریالیستی و دولت های منطقه حامی آنها همچنان بر مردم افغانستان ادامه خواهد یافت. و برخلاف نظر آقای عصمت رسا هیچ امکان واقعی و مستقلانه جهت انتخاب نظام و زعامت برای مردم افغانستان تحت چنین شرایطی که امپریالیزم امریکانو تا بوا همکاری گروه های ارتجاعی و مزدور رنکارنگ داخلی در افغانستان

بوجود آورده و مردابی از ارتجاع را ایجاد کرده است، بهیچ صورتی امکان پذیر نخواهد بود. مسئله دیگر اینکه این آقباتفکر فوق ارتجعی اش نظردار که باید از شکست مطلق ایالات متحده آمریکا و ناتو در افغانستان جلوگیری شود؛ زیرا بزعم او این شکست عواقب خطرناکی را برای مردم افغانستان و بشریت در قبال خواهد داشت.

اما در مورد گشودن باب مذاکره با طالبان و حزب اسلامی و شرکت آنها در دولت دست نشانده؛ به همین تازگی ها کرزی مزدور نیز بایان مطالبی بظاهر متهمانه علیه ولی نعمتان خارجی اش خصوصاً دولت آمریکا صحبت از مذاکره سازنده و مفید و مصالحه حتمی با طالبان و دیگر گروه ها و حل قضیه افغانستان نموده است. کرزی با چنان ژست بلند پروازانه که تاحال کمتر از او به مشاهده رسیده است گفت که: "اگر حامیان خارجی او این شیوه مذاکره و مصالحه و راه حل را نپذیرند یا ما از قدرت دور سازند و یا از افغانستان خارج شوند." البته عده ای این اظهارات کرزی را ناشی از ناامیدی او از تدویم حمایت بیشتر آمریکا و ناتو تعبیر می کنند. همچنان کرزی در کنفرانس مطبوعاتی اخیرش از همکاری های دولت های عربستان سعودی و پاکستان در زمینه نیز با اطمینان سخن به میان آورد. شاید هم کرزی با ناامیدی از طرف دولت آمریکا و بادرک اختلاف بین دولت انگلستان و آمریکا روی چگونگی طرح مصالحه با طالبان و حزب اسلامی و دیگران و سهم دهی آنها در دولت دست نشانده؛ می خواهد تا در صورت امکان هر چه زودتر با طالبان و حزب اسلامی کنار آید؛ از اینرو ممکن است که دست درامان دولت انگلستان انداخته باشد. یا او می خواهد با استفاده از نفوذ دولت عربستان سعودی و دولت پاکستان بر طالبان و حزب اسلامی و جلب حمایت دولت انگلستان از این برنامه به پیشرفت های دست یافته و در برابر اربابان امریکائی اش که شایعاتی مبنی بر کنار گذاشتن او است، و رقبای او در ائتلاف شمال قدرت نمائی کند. این مطلب را نباید از نظر دور داشت که کرزی به ادامه رابطه سابق اش هرگز از طالبان نبریده و با تمام کشتار و تخریباتی که طالبان در افغانستان انجام می دهند، کرزی در محکوم کردن رسمی این حملات بصورت آشکار از طالبان نام نگرفته و همیشه ملاعمر را در خطاب کرده و از کنار آمدن با او صحبت کرده و بصورت مستقیم از بردن نام طالبان در این کشتار و جنایات علیه مردم افغانستان، خودداری کرده است. همچنان دولت انگلستان نیز هر چه بیشتر تلاش دارد تا به نحوی با طالبان مصالحه صورت گرفته و عساکرش را از تهله که بیشتر در افغانستان نجات دهد. جنبه دیگر موضع اخیر کرزی در برابر آمریکا تاحدی شباهت به موضع شاه شجاع ابدالی در اواخر سلطنت ننگین اش دارد که بطور مخفی و علنی علیه استعمارگران انگلیس اعلام جهاد کرد.

ولی هرگز مورد اعتماد مردم افغانستان قرار نگرفت. و بفرض اگر چنین هم باشد کرزی خاین و میهن فروش و جنایتکار نیز با چنین نیرنگها و ترفندهای نخواهد توانست اعتماد مردم را جلب کند. این نظر آقای عصمت رسا پشتیبانان معین و مشخصی از طیف های ارتجعی مختلف در داخل و خارج افغانستان نیز دارد. ولی صلح با طالبان و حزب اسلامی و شرکت آنها در دولت فقط مصالحه بین گروه های ارتجعی و قدرت های امپریالیستی اشغالگر و دولت های ارتجعی منطقه عمدتاً دولت پاکستان است و هیچ ربطی به مردم مظلوم و اسیر افغانستان و تعیین سرنوشت سیاسی آنها ندارد.

3- از اینکه عصمت رسا میگوید که "مردم افغانستان هیچ نوع ارتباطی با حملات 11 سپتمبر نداشتند و مورد بمباران های کور و وحشیانه قوای هوایی و زمینی قرار نمیگیرند"، در این مورد واقعیتهای رایج بیان کرده است. و در واقع مردم افغانستان و عراق قربانی یک جنگ تجاوزکاران و اهداف شوم غارتگرانه امپریالیزم آمریکا و ناتو و دستیاران داخلی و منطقه ای آنها شده اند.

از اینکه آقای عصمت رسا می نویسد که اگر من او با ما میبودم "زندان مخوف گوانتانامو و سایر زندانها و شکنجه گاهای امریکائی را در افغانستان منجمله زندان و شکنجه گاه بگرام و قندهار را مسدود میساختم و هکذا افرادی که مغایر موازین ملی و بین المللی در زندان های نامبرده محبوس بوده و یا محبوس اند و یا اینکه شکنجه شده باشند، جبران خساره مینمودم". این احساس آقای عصمت در مورد احساس نیکی است؛ لکن اگر این نظر او در آینده بوسیله او با ما جامه عمل ببوشد نه بخاطر انسان دوستی و رعایت حقوق بشر از طرف دولت امپریالیستی آمریکا که منظور اغفال مردم جهان و آمریکا و بهره برداری سیاسی از این ناحیه خواهد بود. اما باید باین امر نیز توجه نمود که زندان های قندهار و بگرام (که بدنام ترین آنها در افغانستان اند) و سایر زندان های آمریکا و متحدین اشغالگران در افغانستان بخشی از موضوع اشغال نظامی و سلطه و حاکمیت استعماری امپریالیزم آمریکا و ناتو در افغانستان است که مردم مظلوم ما را مورد شکنجه و اهانت قرار میدهند. سال گذشته کوس رسوائی شکنجه های سبانه و غیر انسانی و حتی تجاوز جنسی و بی حرمتی جنسی بر مردان محبوس بوسیله سربازان امریکائی در افغانستان در مطبوعات جهان به صدا در آمد. همچنان که رسوائی جنایات و وحشیانه آمریکا در زندان ابو غریب در عراق و اعمال شکنجه های غیر انسانی و اعمال ضد کرامت بشری و تجاوز جنسی گسترده بر زندانیان زن در زندان ابو غریب در عراق در مطبوعات جهان بطور گسترده اشاعه یافت. این شیوه شکنجه ها و رفتارهای ضد انسانی یانکی های امریکائی در زندان های افغانستان و عراق و زندان گوانتانامو و هم چنان زندان های آمریکا در کشورهای اروپای شرقی بخشی

از خصلت و اخلاق و شیوه های سرکوب امپریالیست های امریکائی و ناتواست. و تازمانی که این نظام بر برصفت درجهان موجود باشد این گونه اعمال جنایتکارانه و غیر انسانی علیه خلقها و ملل اسیر جهان و خلقهای امریکا و علیه کل بشریت ادامه خواهند یافت. و چنین توفعی از سردمداران امپریالیزم جهانی و نظام وحشت و ترور سرمایه هوس بیهوده ای بیش نیست. این همه تجاوز و اشغالگری در افغانستان و عراق و وحشت و تجاوز علیه خلقهای این دو کشور و تاسیس این همه شکنجه گاه ها برخلاف همه نورم های اخلاقی و انسانی و حقوق خلقها و ملل مظلوم جهان صورت گرفته است. چنانکه استقلال و تمامیت ارضی این کشورها پایمال شده و آزادی ملی خلقهای افغانستان و عراق سلب گردیده است. آنچه که در طی هشت سال اخیر از طرف امپریالیزم امریکا و کشورهای عضو ناتو علیه مردم افغانستان و عراق صورت گرفته است، بزرگترین تعدی قدرت های امپریالیستی بر مردمان این کشورها از آغاز قرن بیست و یکم است. اگر چه مدت سی سال است که مردم افغانستان مورد وحشیانه ترین جنایات و سخیف ترین تجاوزات از طرف قدرت های امپریالیستی و دولت ها و گروه های مزدورانها قرار دارند.

4- آقای عصمت رسا می نویسد: "اگر من اوپاما میبودم برای تداوم و توسعه امپراتوری امریکا بیهوده تلاش نمی کردم، چون هیچ امپراتوری جاودانی نبوده و مردم جهان کنونی موجودیت امپراتوریها را دیگر تحمل کرده نمی توانند. من در عوض، ایالات متحده امریکارا منحیت کشور متساوی الحقوق با سایر کشورها به فکتور قوی صلح میان مردمان و کشورهای جهان مبدل میساختم و بدین وسیله حیثیت از دست رفته ایالات متحده امریکارا اعاده می نمودم".

آقای نویسنده بدون در نظر داشت تاریخ سرمایه و امپریالیزم و ماهیت آن دچار چنین بیهوده گوئی شده است. در حالیکه سرمایه و امپریالیزم از همان بدو پیدایش آن تمایل شدید و عطش سیری ناپذیری به کسب سود و انباشت سرمایه داشته و از طریق غصب ارزش اضافی از نیروی کار کارگران و کسب سود های کلان از طریق صدور سرمایه و غارت و چپاول منابع خلقها در قاره های آسیا، افریقا امریکای لاتین خود را به موقعیت کنونی رسانده و جهان را زیر سلطه خویش در آورده است. و تازمانی که این نظام استثمار وستم و نظام وحشت و ضد انسانی درجهان وجود دارد بنابر خصلت آن از سلطه گیری وستم و استثمار خلقها و ملل در امریکا و جهان دست بردار نیست. البته که بعد از جنگ جهانی اول و دوم امپراتوری های چندی از جمله امپراتوری عثمانی، اطریش، آلمان، امپراتوری تزار و امپراتوری انگلستان با اثر جنگ های بین قدرت های امپریالیستی و یا با اثر مبارزات انقلابی و مبارزات استقلال طلبانه خلقها و ملل در بند استعمار از هم فروپاشیدند؛ لکن جای استعمار کهن را استعمار جدید گرفت؛ و کشورهای که با مبارزات خونین شان خود را از زیر یوغ استعمار و امپریالیزم نجات داده بودند بحیث کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی دوباره در زیر سلطه امپریالیزم امریکا و سایر قدرت های امپریالیستی درآمدند. باید تذکر داد که امپراتوری تزار و وسیله مبارزات انقلابی کارگران و دهقانان روسیه در اکتوبر سال 1917 نابود شد و امپراتوری بریتانیای کبیر با اثر مبارزات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه خلقها و ملل تحت سلطه استعماری این امپراتوری فروپاشید. همچنان که امپراتوری سوسیال امپریالیزم شوروی در اوایل دهه 90 میلادی فروپاشید و کشورهای چندی استقلال شان را بگونه رسمی اعلان کردند ولی این کشورها نیز دوباره تحت سلطه امپریالیزم فدراسیون روسیه و امپریالیست های اروپای غربی و امریکای قرار گرفتند. بلی مردم جهان نه اینکه با هر نوع امپراتوری که با سلطه هر قدرت امپریالیستی و حاکمیت حکام ارتجاعی شان تضاد عمیق آشتی ناپذیری دارند. و سلطه امپریالیزم و طبقات ارتجاعی بومی بر خلقها و ملل امریست که باز و روجبر بر خلقها و ملل تحمیل می شود و نجات از آن با مبارزات مترقی و انقلابی خلقها میسر است.

بارک اوپاما در رأس طبقه حاکم سرمایه دار امریکا و بحیث سردمدار جدید امپریالیزم جهانی نیز چنان برنامه های رابه منصفه اجرا قرار خواهد داد و چنان سیاست های را در داخل و خارج امریکا تعقیب خواهد کرد که خواست طبقه حاکم سرمایه دار امریکا، بانک داران و کارخانه داران امریکا است؛ نه آنچه مردم امریکامیخواهند. این درست است که بارک اوپاما بارای اکثریت مردم امریکا و ظاهراً باشیوه دموکراتیک انتخاب شده است ولی جامعه امریکا یک جامعه طبقاتی است و قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی در دست طبقه سرمایه دار امریکا است و بر همین مبنا بر مردم امریکا دیکتاتوری اعمال میکند. هر شخصی هم که در رأس این دولت قرار گیرد منسوب به هر طبقه ای که باشد در حقیقت خادم طبقه حاکم سرمایه دار است. بارک اوپاما دیگر به طبقه اجتماعی اصلی اش تعلق ندارد و در واقع از زمانی که باین مقام برگزیده شده است دیگر جزء طبقه حاکم امریکا و سردمدار بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان است. از توضیح این امر در اینجا صرف نظر میکنم که بارک اوپاما در زمانی که عضو مجلس سنای ایالتی و فدرال بوده است در پای چه نوع مصوبات و فیصله های برفع طبقات حاکم امریکا و برضد منافع مردم امریکا و جهان امضا کرده است. بارک اوپاما نماینده همین طبقات حاکم ارتجاعی امپریالیزم امریکاست و با مصرف صدها میلیون دلار به این مقام رسانده شده است تا به سرمایه خدمت کند. اوپاما آنچه که در توان خواهد داشت در خدمت توسعه سرمایه و سودآوری آن، حفظ منافع سرمایه داران و تقویت و تحکیم مقام امپریالیستی ابر قدرت امریکا درجهان بخرج خواهد داد. البته تا جایی هم مقدار ناچیزی برای هزینه های رفاهی مردم

مصرف خواهد نمود. و تازمانی که امپریالیسم امریکا و سایر کشور های سرمایه داری امپریالیستی وجود داشته باشند، حاکمان این نظام امور سرمایه را در جهت کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه رهبری خواهند کرد. یعنی استثمار و ستم کارگران و زحمتکشان کشور های سرمایه داری و استثمار و غارت و چپاول خلقها و ملل تحت ستم جهان. زیرا سرمایه بدون استثمار و غارت به زندگی اش ادامه داده نمی تواند. تازمانیکه این نظام ضد انسانی در جهان وجود داشته باشد خلقها و ملل روی صلح و آرامش، امنیت و آسودگی و خوش بختی رانخواهند دید. اگر چه نویسنده بالشرط آرزو کرده است تا امریکا را کشوری «متساوی الحقوق» در برابر سایر کشورها به فکتور صلح مبدل سازد؛ اما در اخیر همین پاراگراف دوباره از اعاده حیثیت از دست رفته امریکا صحبت نموده است. در حالیکه اعاده «حیثیت» امریکا (البته در اینجا منظور نظام سرمایه داری امپریالیستی و دولت امریکاست) اعاده «حیثیت» یک ابر قدرت امپریالیستی جهانخواه است که در قرن بیستم میلادی و از آغاز قرن بیست و یکم تا حال بیش از هر قدرت های امپریالیستی ای در جهان شنیع ترین جنایات را علیه خلقها و ملل جهان مرتکب شده است. و نویسنده که خواهان اعاده «حیثیت» چنین نظامی است این خود به مفهوم قرار گرفتن در برابر منافع خلق امریکا و خلقها و ملل تحت ستم جهان است.

5- نویسنده مینگارد: " اگر من او باما میبوم به سیاست دیکته و باجگیری از متحدین ایالات متحده امریکا خاتمه میدادم زیرا هم پیمانان بیشتر از این به دیکته تن در نخواهند داد، که در زموجود در میان کشور های ناتو در رابطه به افغانستان مؤید این ادعا است".

نویسنده باز هم بدون در نظر داشت موقعیت کنونی امپریالیزم امریکا که بحیث یک ابر قدرت نیرومند نظامی و اقتصادی در برابر سایر کشورها و قدرت های امپریالیستی در جهان قرار دارد، دچار چنین ساده انگاری شده است. زیرا یک قدرت امپریالیستی با اتکا بر توان اقتصادی و نظامی اش نه تنها خلقها و ملل در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را مورد ستم و استثمار قرار میدهد؛ بلکه تاجای توان سعی مینماید که بر بخش عظیمی از جهان تسلط داشته و حوزه نفوذ و مناطق تحت کنترل سایر کشور های امپریالیستی را به تصرف خود در آورده و هژمونی اش را بر آنها بقبولاند. این اقدامات در طول تاریخ سرمایه و امپریالیزم یا از طریق اعمال نفوذ و گسترش سرمایه مالی تحقق یافته و یادش را بطریق جنگ و تجدید تقسیم جهان. که اشتعال دوجنگ جهانی امپریالیستی اول و دوم بین قدرت ها و بلوک های امپریالیستی به همین منظور صورت گرفت. و ده ها میلیون انسان طعمه این جنگها شده و خرابیها و ویرانیهای زیادی ببار آورد. و کشورهای فاتح توانستند متصرفات کشورهای مغلوب را در جنگ بین خود تقسیم کنند. زمانی که امریکا جنگ خلیج و حمله بر کشور عراق را در سال 1991 میلادی تدارک و آغاز کرد؛ بعلاوه جلب همکاری های گسترده نظامی، ده ها میلیارد دلار از کشورهای اروپائی و دیگر کشورهای امپریالیستی بدست آورد. و علاوه ده ها میلیارد دلار از حکام کشور عربستان سعودی و حکام سایر کشورهای حوزه خلیج نیز اخذ نمود. در شرایط هفت سال اخیر در افغانستان و عراق با آنکه عده ای از کشورهای امپریالیستی بنا بر اقتضای منافع آنها با امریکا همراه شده اند؛ لکن دولت امریکا در برابر آنها از شیوه « گاوکلان حق سلطان» کار گرفته است. و دولت امریکا در حمله به افغانستان و عراق نه تنها خواست تا منابع نفت شرق میانه و آسیای میانه را در کنترل اش در آورد، که هدف داشت و دارد تا رقبای امپریالیستی اش را در جهان نیز تحت کنترل داشته باشد. زیرا نفت کالای معمولی نیست بلکه به اهرم قدرتی بدل شده است. دولت های سرمایه داری عضو ناتو و خارج آن به این امر خوبی واقف اند و در این موارد تضاد منافع بین آنها و امریکا بوضوح آشکار است. و چون به لحاظ اقتصادی و نظامی در موقعیت ضعیفی قرار دارند؛ از اینرو مصلحتاً و گاهی هم اجباراً تن به باجدهی میدهند. دیده شد که همان زمانی که دولت های امپریالیستی اروپای غربی با ستثنای دولت انگلستان حاضر به همکاری نظامی و سیاسی با دولت امریکا در حمله به عراق در سال 2003 نشدند؛ دولت امریکا تهدید کرد که در آینده کمپنی های نفتی این کشورها از قرارداد های نفت عراق محروم خواهند شد. ولی از اینکه بعدها دولت امریکا در عراق مورد ضربات شدید نیروهای مقاومت عراقی قرار گرفت و نتوانست فعال مایشاء در عراق و منطقه شرق میانه کنترل و سلطه اش را تحکیم کند، موافقت نمود تا بعضی از کمپنی های نفتی کشورهای اروپائی در صنعت نفت عراق سرمایه گذاری کنند.

6- عصمت رسا مینویسد: " اگر من او باما میبوم نقش از دست رفته ملل متحد را در حل منازعات بین المللی مجدداً احیاء مینمودم".

این نظر نویسنده در مورد «چه باید بکند» سردمدار امپریالیزم امریکا باز هم بستگی به موقعیت قدرت فعلی امریکا در جهان دارد. بعد از سقوط امپراتوری سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوک شرق تحت رهبری آن و قرار گرفتن امریکا در مقام یگانه ابر قدرت امپریالیستی و ژاندرام جهان؛ بیش از پیش سازمان ملل متحد بوسیله ای در دست دولت امریکا مبدل شد. از طرفی هم دولت امریکا بخش قابل ملاحظه از هزینه های ملل متحد را میپردازد و از این ناحیه نیز میتواند برای سازمان اعمال نفوذ کند. از طرفی هم اکثریت دولت های ارتجاعی کشورهای تحت سلطه در ملل متحد تحت نفوذ امریکا قرار دارند. از اینرو این موسسه بنا بر ماهیت آن نتوانسته و نمیتواند عملی مستقلانه در حل

منازعات بین المللی انجام دهد. خاصاً که از بدو تاسیس آن بندرت در موضع دفاع از منافع کشورهای ضعیف و خلفها و ملل تحت سلطه و ستم قرار گرفته و فیصله ایرا بنفع آنها به تصویب رسانده است. از جمله حمایت و دفاع بی چون و چرای دولت امریکا از دولت صهیونیستی و استعمارگرا سرانیل که در طی حدود 60 سال خون خلق فلسطین را ریخته و وحشیانه ترین و غیر انسانی ترین جنایات را بر این خلق مظلوم اعمال کرده است. ولی ملل متحد نتوانسته است کوچکترین قدمی در دفاع از این خلق مظلوم و قربانی استعمار صهیونیستی بردارد. به یقین که اوپاما نیز در این مورد در آینده راهی را خواهد رفت که اسلاف او در قصر سفید امریکا رفته اند.

7- عصمت رسا باز هم مینگارد: "اگر من اوپاما میبودم حلقات مافیائی اقتصادی را که سیستم مالی جهان را به بحران مواجه ساخته و پول مردم را در مقیاس جهان غارت نموده اند، به میز محاکمه میکشاندم".

بدر نظر داشت توضیح در موارد مختلف فوق آقای «عصمت رسا» از بارک اوپاما توقع دارد که حلقات مافیائی اقتصادی و سفته بازان را به محاکمه بکشاند. باز هم نویسنده در این مورد دچار توهم بوده و گرفتار خواب و خیال نسبت به ماهیت و عملکرد سرمایه و امپریالیزم در عرصه جهانی شده است. در حالیکه اوپاما به کمک و همکاری بخشی از همین حلقات مافیائی مالی و سایر بخشهای سرمایه در امریکا به این مقام رسیده است؛ ولی نویسنده از او توقع دارد که این باند های مافیائی مالی را که میلیاردها دلار مردم امریکا و جهان را به ذرایع مختلف دستبرد زده و چپاول کرده اند؛ به میز محاکمه بکشاند. چرا آقای عصمت رسا به این موضوع توجه نکرده است که قبل از آغاز انتخابات در امریکا در 4 نوامبر، آقای اوپاما طرح 700 میلیارد دلاری بوش را در جهت کمک به همین حلقات مافیائی مالی مربوط به "وال ستریت" و جلوگیری از سقوط بانکهای بزرگ مرتبط به آن همکاری نموده و از طرح یک تریلیون دلاری بوش برای نجات سرمایه داران حمایت کرد. در حالیکه این مبلغ از پول مالیه مردم امریکا پرداخت می شود و مردم امریکا باید در زندگی روزمره ریاضت بکشند.

و بد تر اینکه در طی چند ماه اخیر که سخنگویان موسسات مالی و اقتصاددانهای متعلق به آنها از بحران مالی شدید، رکود و بحران اقتصادی قریب الوقوع در امریکا و جهان صحبت دارند و گوش مردم را با تکرار این مسایل کر کرده و با لطایف الحیل سعی می کنند تا نگرانیهای مردم را از این ناحیه که پس اندازها و هزینه های تقاعدی آنها در معرض خطر نابودی قرار گرفته است، «مرتفع» سازند؛ ولی هیچ یک از این منابع حاضر نه شده است که بگوید چقدر از این مبالغ میلیاردی مورد سوء استفاده و دستبرد این سفته بازان و باندهای مافیائی مالی مرتبط با سردمداران امریکا قرار گرفته است. و موضوع را همچنان در پرده ابهام نگهداشته و باین صورت مردم را که اکثر آگاهی کافی به مسایل پیچیده اقتصادی و مالی و کارکرد سرمایه ندارند متوهم و گمراه کرده اند. این نظر آقای «رسا» باین میماند که کسی از کززی بخواهد که جنایت کاران جنگی، جنایتکاران علیه بشریت و ناقضان حقوق بشر در افغانستان از جمله باندهای خلقی پرچمی و سازائی، ملیشه های جانی و همقمشان آنها، گروه های جانی جهادی و طالبان و شرکای جرم خارجی آنها را که در طی سی سال اخیر دست بکشتار مردم مظلوم زده و انواع جنایات و تجاوزات را بر آنها روا داشته اند، به میز محاکمه بکشاند. در شرایط کنونی جهان آیانهاد یا مرجعی وجود دارد که بتواند باندهای از دزدان بزرگ، غارتگران، آدمکشان، باندهای مافیائی مواد مخدر و باندهای قاچاق و فروش انسان و برده فروشان جنسی که از حمایت بعضی از دولت های قدرت مند جهان برخوردارند، به میز محاکمه بکشاند؟! البته محاکمه آنعده از حاکمان جبار و ستمگرو آدمکش که برابر ارباب بزرگ جهان (ابر قدرت امپریالیستی ایالات متحده امریکا) ترمرد نمایند منجمله ملا سوپچ و صدام حسین و تعداد دیگری، ممکن است که به میز محاکمه کشانده شده و حتی اعدام شوند. این گفته آقای عصمت رسا بیشتر به ظن شباهت دارد تا به واقعیت.